# شازده احتجاب

شازده احتجاب توی حیاط صندلی راحتی‌اش فرو رفته بود و پیشانی داغش را روی دو ستون دستش گذاشته بود و سرفه می‌کرد. یک بار، دو بار، سه بار زنش آمد بالا. فحری در را تا نیمه باز کرد، اما تا خواست کلید برق را بزند صدای پا کوبیدن شازده را شنید و دید پایین، فحرالنساء هم آمد و با شازده پا به زمین کوبید.

سرشب که شازده پیچیده بود توی کوچه، در سایه روشن زیر درخت‌ها، صندوق خدا را دیده بود و مرادی که همانطور پیر و بچاله توی آن لم داده بود و بعد زن را که فقط یک چشمش از لای چادرنماز پیدا بود.

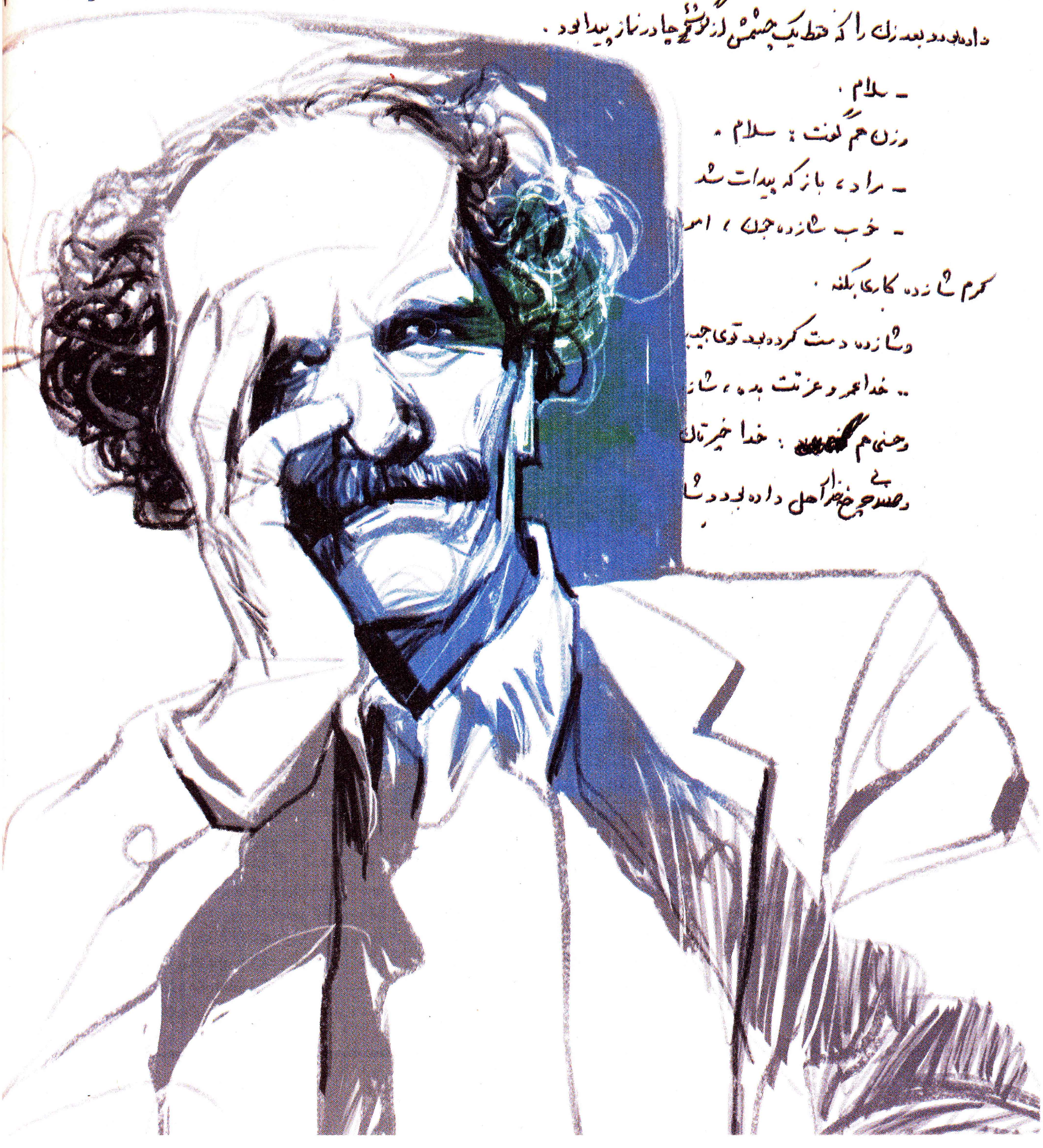

- سلام.

و زن هم گفت: سلام.

- مراد، باز که پیدات شد

- خوب شازده جون، امر

کرم شازده کاری بکنه.

و شازده دست کرده بود توی جیب

.. خدا عمر و عزتت بده، شاز

و حتی هم [redacted]: خدا خیرتان

و صندوق خدا را هل داده بود و شا

# هجرت کاغذها

## گزارشی دربارهٔ دست‌نوشته‌های هوشنگ گلشیری که به دانشگاه استنفورد اهدا شد

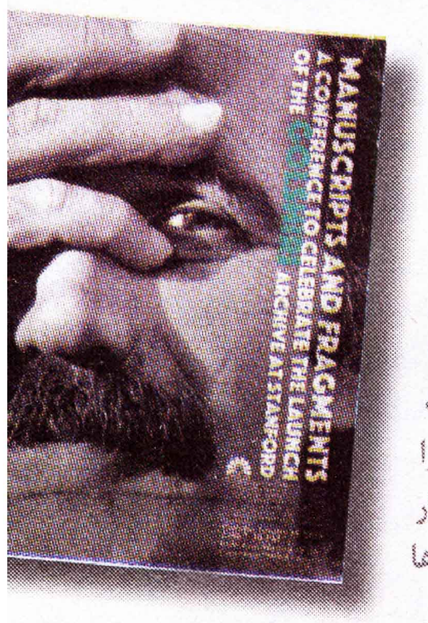


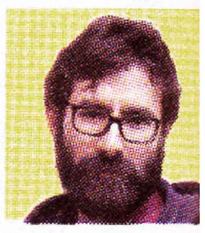

علی بزرگیان

بی‌جهت نیست که به او لقب آقای نویسنده را داده‌اند. هوشنگ گلشیری نویسندهٔ نام‌آشنای ادبیات معاصر ایران، از اواخر دههٔ سی که نوشتن را آغاز کرد تا روزهای آخر زندگی‌اش می‌نوشت؛ پیاپی. از گلشیری در تمام فرم‌های ادبی آثاری به جا مانده است: شعر، داستان کوتاه، رمان، فیلم‌نامه، نمایش‌نامه و نقد ادبی. یادداشت‌های سیاسی و اجتماعی را هم باید به این فهرست اضافه کرد. با وجود این، نسبت به میزانی که می‌نوشت، تنها تعداد معدودی از نوشته‌هایش منتشر شدند. بسیاری از آن‌چه که می‌نوشت یا اجازهٔ چاپ نیافت و یا خود آن‌ها را از دیدها پنهان داشت. حالا پس از گذشت شانزده سال از مرگ او، خانواده‌اش دست‌نوشته‌هایش را جمع‌آوری کرده‌اند. حاصلش ۱۳۰ پرونده شامل دست‌نوشته‌های آثار داستانی و غیرداستانی گلشیری شده است. به تازگی (در ماه ژانویه) خانوادهٔ هوشنگ گلشیری، این دست‌نوشته‌ها را به دانشگاه استنفورد اهدا کرده و بناست در آینده‌ای نه‌چندان دور این اسناد به صورت دیجیتال روی وبسایتی بارگذاری شود تا همگان بتوانند آن‌ها را مشاهده و از آن بهره‌مند شوند. دست‌نوشته‌ها و نسخه‌های متفاوت رمان‌های نویسنده‌ای را ببینند که پر از وسواس و دقت بود. بالا و پایین کردن‌های یک نویسنده را ببینند که چطور به توصیهٔ همیشگی به شاگردانش، یعنی بازنویسی مکرر، عمل می‌کرده و نیز از آثار نیمه‌تمام، طرح‌های داستانی نیمه‌کاره و نیز نقدها و پژوهش‌هایش خبردار شوند که تاکنون هیچ‌گاه منتشر نشده‌اند. اما داستان جمع‌آوری این اسناد از کجا آغاز شده است؟ از چه زمانی هوشنگ گلشیری و خانواده‌اش به فکر جمع‌آوری این دست‌نوشته‌ها افتاده‌اند؟ این دست‌نوشته‌ها چه عناوینی دارند؟ و دست‌نوشته‌های کدامیک از آثار گلشیری هستند؟ این سؤالاتی است که به دنبال پاسخ آن رفتیم.

### چهارده سال جمع‌آوری دست‌نوشته‌ها

جمع‌آوری و مرتب کردن دست‌نوشته‌های هوشنگ گلشیری را، خانواده‌اش کمی پس از درگذشت او آغاز می‌کنند. فرزانه طاهری همسر هوشنگ گلشیری تمام دست‌نوشته‌ها را کف خانه کنار هم می‌چیند و آن‌ها را که به هم مربوط بودند جدا می‌کند. انبوهی از کاغذ اطراف او را می‌گیرند. از جمله عادات گلشیری این بوده که روی هرچه که می‌شد نوشت، می‌نوشته. فرزانه از روی جنس کاغذها و نیز رنگ خودکار، دست‌نوشته‌ها را از هم تشخیص می‌دهد. این که کدام برگه به کدام موضوع و عنوان ربط دارد. او چند پوشه از دست‌نوشته‌ها تهیه می‌کند؛ داستان‌های چاپ‌شده، داستان‌های چاپ‌نشده، داستان‌های نیمه‌تمام، طرح‌های نیمه‌تمام و پوشهٔ مقالات و یادداشت‌ها. از این مرحله به بعد باربد پسرش هم به کمکش می‌آید و متن‌ها را این‌بار با دقت بیش‌تری نظم می‌بخشند. بعضی از دست‌نوشته‌ها را باربد تایپ می‌کند. در این راه مشکلات بسیاری برای او پیش می‌آید. مثلاً باربد گلشیری، فرزند آقای نویسنده می‌گوید «در میان دست‌نوشته‌های یک داستان، یک برگهٔ بی‌ربط بود. با این که گلشیری نویسنده‌ای بسیار منظم بود و امکان نداشت صفحه‌ای بدون شماره باقی بگذارد، اما گاهی این دست‌نوشته‌ها با هم قاطی می‌شدند. من تمام این دست‌نوشته‌ها را می‌خواندم و جدا می‌کردم. آن‌ها را داخل یک کاور پلاستیکی می‌گذاشتم. البته بعدها فهمیدم این کارم عبث بوده است». در دانشگاه استنفورد خانوادهٔ گلشیری مطلع می‌شوند که آن کاورهای پلاستیکی حاوی اسید بوده‌اند و در درازمدت می‌توانسته‌اند کاغذ را از بین ببرند. مادر و پسر، به مدت چهارده سال بر روی دست‌نوشته‌های هوشنگ گلشیری کار کرده‌اند. البته آن‌چه آن‌ها موفق به جمع‌آوری شده‌اند، دست‌نوشتهٔ تمام آثار آقای نویسنده نیست. چرا که بخشی از این دست‌نوشته‌ها را خودِ گلشیری از بین برده است؛ از جمله اسنادی که او برای نوشتن شازده احتجاب جمع‌آوری کرده بود. از همان سی سالگی، پیش از آن که گلشیری شازده احتجاب را تمام کند و به قول خودش شازده را بکُشد، او صدها کتاب و سندی را که دربارهٔ قاجاریه جمع کرده بود سوزاند؛ اسنادی چون اصطلاحات یک قوم در زمان قاجار، یا این که آن‌ها به سرآستین لباس چه می‌گفتند. به همین خاطر از شازده احتجاب تنها یک پاک‌نویس باقی مانده است. همچنین از آن‌جا که گلشیری نمونهٔ دست‌نویس نهایی‌اش را از چاپخانه پس نمی‌گرفته، بخشی از دست‌نویس‌های او نیز در چاپخانه‌های آن زمان جامانده است. برهٔ گمشدهٔ راعی و مجموعه‌داستان نماز خانهٔ کوچک من از این دست آثار گلشیری هستند که نسخهٔ دست‌نویس آن‌ها موجود نیست. نمایش‌نامه‌هایی نیز بوده که گلشیری جوان، زمان اقامتش در اصفهان برای ارحام صدر نوشته و نصف تمام‌شان را موش‌های اصفهان خورده‌اند؛ نمایش‌نامه‌هایی به نام همیشه نوکر ۱ و همیشه نوکر ۲. باربد گلشیری دربارهٔ این ماجرا می‌گوید «گوشه‌ای از کاغذهای این دو نمایش‌نامه را موش جویده بود. اما از آن‌جایی که گلشیری آن‌ها را تا کرده بود، وقتی کاغذها را باز کردیم، سوراخ بزرگ لوزی‌شکلی در کاغذها دیده شد».

هوشنگ گلشیری نسبت به دست‌نوشته‌هایش حساس بوده است. نه این که به قول پسرش مانند بعضی دیگر از نویسندگان باور داشته باشد هرچه از قلمش بیرون می‌آید مقدس باشد، نه، اما خاطرهٔ دستگیری و بازداشتش و بردن دست‌نوشته‌هایش توسط ساواک همواره گلشیری را اذیت می‌کرده است؛ نه تنها او را بلکه همسرش فرزانه طاهری را که می‌گوید «دست‌نوشته اصولاً چیزی است آسیب‌پذیر. نگران بودیم اتفاق طبیعی مثل آتش‌سوزی نشود. در این فکر بودیم که چه باید می‌کردیم تا این دست‌نوشته‌ها که بی‌بدیل هم بودند در امان می‌ماندند؟». در زمان حیات گلشیری، او برای جلوگیری از نابودی‌شان به تکنولوژی پناه می‌برد.

### فایل‌های کامپیوتری و تایپ ده‌انگشتی

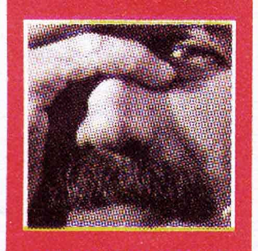

اواسط دههٔ شصت دو دستگاه تایپ وارد خانهٔ گلشیری می‌شود. یکی ماشین تایپ دستی با شاسی‌های بلند و دیگری ماشین تایپ برقی که هیچ‌گاه از آن استفاده نمی‌شود. فرزانه در کلاس ماشین‌نویسی ثبت‌نام می‌کند و برای مدت‌ها گلشیری نوشته‌هایش را می‌خواند و او تایپ می‌کند. تا این که بعد از مدتی فرزانه به گلشیری تایپ ده‌انگشتی را آموزش می‌دهد. به این ترتیب، هوشنگ گلشیری را می‌توان از جمله اولین نویسندگان ایرانی دانست که با ماشین تایپ مأنوس می‌شود و شروع به نوشتن با آن می‌کند. چند سال بعد در سال‌های ۶۸-۶۹ گلشیری سفری به خارج می‌کند و از آن‌طرف آب، یک کامپیوتر سوغات می‌آورد. اما برای آن‌ها این کامپیوتر بی‌استفاده می‌ماند، چرا که نرم‌افزار تایپ فارسی وجود نداشته است. اما پس از یک سال، وقتی فرزانه طاهری در مرکز مطالعات شهرسازی وزارت مسکن مشغول به کار می‌شود و در کلاس‌های کامپیوتر آن‌جا شرکت می‌کند، با نرم‌افزاری به نام «نقش» آشنا می‌شود و با کمک استادش قفل نرم‌افزار «نقش» را می‌شکنند و در کامپیوتر خانه آن را نصب می‌کنند. البته که تایپ کردن در نرم‌افزارِ نقش کاری دشوار بوده است، چرا که سیستم‌عامل کامپیوترهای آن زمان داس بود و نرم‌افزارها هم در محیط داس اجرا می‌شدند و اجرای دستورات در نرم‌افزار منوط به نوشتن کد مخصوص بود و بنابراین برای ایتالیک کردن یک کلمه، یا ایجاد پاراگراف جدید، یا برجسته کردن (بولد کردن) واژه‌ای باید کدهایی نوشته می‌شد. با این حال گلشیری از این تاریخ به بعد، نوشته‌هایش را تایپ و ذخیره می‌کند. بخشی از اسنادی که از گلشیری به جا مانده و به استنفورد اهدا شده، همین فایل‌های کامپیوتری است؛ حاوی صدها عنوان نوشته، از شعرهای جوانی گلشیری گرفته تا بسیاری از طرح‌های رمان

## دست‌نوشته‌های هوشنگ گلشیری

و داستان و فیلم‌نامه و نمایش‌نامهٔ تمام‌شده و ناتمام. بعضی از آن‌ها تنها چند خط هستند از طرح کلی یک داستان؛ و تنها شخصیت‌ها و مکان‌های داستان نوشته شده‌اند. در لابه‌لای آن‌ها چندین نقد داستان هم هستند که بعضی‌شان منتشر شده‌اند و بعضی نه. تحقیق‌های مفصل، نامه به نویسندگان و شاعران و یادداشت‌های مختلف دربارهٔ مسائل مختلف نیز در این فایل‌ها موجود است. اما مشکلی که خانوادهٔ گلشیری با آن مواجه می‌شوند، آمدن سیستم‌عامل‌های ویندوز و نرم‌افزارهای مختلف تایپ و ادیت متن است. نرم‌افزار «نقش» از صفحهٔ روزگار محو می‌شود و فایل‌های آن دیگر با سیستم‌های عاملی چون ویندوز باز نمی‌شود. مادر و پسر، نرم‌افزاری را برای تبدیل فایل‌های نقش به وُرد امتحان می‌کنند اما مبدل متن یادداشت‌ها را به‌هم می‌ریزد. فایل‌ها همان‌طور می‌مانند تا زمانی که در اختیار متخصصان دانشگاه استنفورد قرار می‌گیرند. آن‌ها می‌توانند فایل‌ها را به فایل‌های ورد تبدیل کنند. این کار توسط متخصصی ایرانی انجام می‌شود؛ کسی که پیش از این هم چندین فایل از دست‌نوشته‌های احمد شاملو را این‌چنین بازیابی کرده بود.

دست‌نوشته‌های داستان‌های کوتاه «معصوم اول»، «نقشبندان»، «میر نوروزی ما» و پیش‌نویس آن، «بانویی، آنه و من»، «شرحی بر قصیدهٔ جملیه»، فتح‌نامهٔ مغان که در دست‌نوشته‌ها نام ابتدایی‌اش مغانه بوده، «نیروانای من» و مقدمهٔ «در احوال این نیمهٔ روشن» (که همگی در مجموعهٔ داستان‌های کوتاه نیمهٔ تاریک ماه منتشر شده است)، «جبّه‌خانه»، «معصوم چهارم» و رمان‌های حدیث ماهیگیر و دیو، یادداشت‌های جن‌نامه و نسخ متعدد از این رمان، خوابگرد، نسخ متعدد و منتشر شده و نشدهٔ برهٔ گمشدهٔ راعی، آینه‌های دردار، شاه سیاه‌پوشان و شازده احتجاب، مهم‌ترین دست‌نوشته‌های داستانی هوشنگ گلشیری است که اکنون به استنفورد سپرده شده است. بعضی از آن‌ها همچون نوول شاه سیاه‌پوشان که گلشیری آن را با نام مستعار منوچهر ایرانی در سال ۱۳۶۶ در خارج از کشور چاپ می‌کند، جن‌نامه، کریستین و کید و خوابگرد هیچ‌گاه در ایران منتشر نشده‌اند. در این دست‌نوشته‌ها، مهم‌ترین‌شان یکی نسخه‌های متفاوت آینه‌های دردار است که اهمیتش وجود فصلی است که گلشیری در نسخهٔ نهایی از رمان حذف کرده است. و زال‌نامه، داستانی که گلشیری نگارش آن را در اوایل دههٔ هفتاد آغاز کرده و با وام گرفتن از داستان‌های شاهنامه و نیز افزودن اساطیر ایرانی ماقبل اسلام به آن جهانی نو خلق نمود. گلشیری خود در نامه‌ای به یک دوست، که در این مجموعهٔ اهدایی دیده می‌شود، از قالب نقالی بودن زال‌نامه می‌گوید و این که راوی داستانش زال است: «شنوندگان [زال] کودکانند و سربازان و سرهنگان دربار، بهمن اسفندیار و نیز دخترش هما. آن‌ها می‌خواهند که قصهٔ بیژن و منیژه و مثلاً کیومرث را بگوید و زال می‌خواهد از مرگ رستم بگوید و زنده‌بردار کردن فرامرز. کل کار به روایت کاتب رسول خاقان چین است. زال هم بی‌مرگ است. فعلاً روی بخش اول کار می‌کنم تا چاپش کنم». گلشیری در همین نامه از اختلافش با ابوالحسن نجفی دربارهٔ نثر این اثر می‌گوید: «او [نجفی] فکر می‌کند به نثر امروز باید نوشت. جوان‌ترها پسندیدند».

از جمله مهم‌ترین دست‌نوشته‌های دیگر، سلامان و ابسال است؛ نمایش‌نامه‌ای که گلشیری آن را زمانی می‌نویسد که در دانشکدهٔ هنرهای زیبا به دعوت بهرام بیضایی تدریس می‌کند. او این نمایش‌نامه را با دانشجویانش می‌نویسد، هر یک از دانشجویانش نگارش بخشی از متن را به عهده می‌گیرند و گلشیری بازنویسی متن را انجام می‌دهد. این نمایش‌نامه سال ۱۳۵۵ در انجمن فرهنگی ایران و امریکا روی صحنه می‌رود. در سلامان و ابسال که هیچ‌گاه متن آن منتشر نشده، گلشیری ارجاعات مستقیمی به نسخه‌های یونانی، عربی و ایرانی سلامان و ابسال دارد. او اساطیر یونانی و ایرانی و فلسفهٔ مشاییون را در این اثر به‌هم می‌آمیزد. از این نمایش‌نامه چند دست‌نویس موجود است که البته با هم تطابق ندارند و کار نهایی کردنش توسط خانوادهٔ گلشیری را سخت کرده است. همان‌طور که باربد می‌گوید وقتی نسخهٔ تایپ‌شدهٔ سلامان و ابسال با نسخهٔ دست‌نویس گلشیری مقایسه می‌شود، نسخهٔ تایپ‌شده نثر ضعیف‌تری دارد؛ و این به نظر فرزند نویسنده، عجیب است: «امکان ندارد گلشیری با آن‌همه وسواسی که داشت، در پاک‌نویس کاری کند که سطح زبانی نثرش بالا و پایین برود». خانوادهٔ گلشیری برای تهی کردن نسخهٔ نهایی سلامان و ابسال دست به تحقیقات میدانی زده‌اند. از جمله گفت‌وگو با حمید احیا یکی از بازیگران نمایش سلامان و ابسال. نسخه‌های متفاوت این نمایش‌نامه برای احیا و چند تن دیگر از بازیگران آن از جمله بیژن امکانیان فرستاده شده تا در نهایت متن نهایی تنظیم شود. سختی نهایی کردن چنین اثری بیش‌تر درک می‌شود وقتی که بفهمیم سر تمرین نمایش، گلشیری به خاطر این که بعضی از جملات در دهان بازیگران خوب نمی‌چرخیده و ادا نمی‌شده، تغییراتی می‌داده. و حالا فرزانه طاهری می‌گوید تمام هم‌وغم‌شان را گذاشته‌اند برای نهایی کردن این اثر گلشیری.

در میان دست‌نوشته‌های اهدایی به استنفورد نام چند فیلم‌نامه نیز دیده می‌شود. می‌دانیم که دو فیلم مهم در کارنامهٔ بهمن فرمان‌آرا، نوشتهٔ هوشنگ گلشیری است. شازده احتجاب که اقتباسی است از رمان گلشیری و سایه‌های بلند باد. در میان دست‌نوشته‌ها، فیلم‌نامهٔ سایه‌های بلند باد به چشم می‌خورد. همچنین باید به نامه‌های گلشیری به فرمان‌آرا که دربارهٔ این دو اثر نوشته است اشاره کنیم. باربد وجود طرح‌های بی‌سرانجام و ناتمام فیلم‌نامه در آرشیو گلشیری را نشان از بی‌علاقگی پدرش به این فرم ادبی می‌داند. عروس نوانخانه، جدال با نفس، دجال و بن‌بست از جمله عنوان فیلم‌نامه‌هایی است که گلشیری آن‌ها را ناتمام می‌گذارد. در فهرست این بخش از کارهای گلشیری نام فیلم‌نامهٔ آب قابل توجه است؛ فیلم‌نامه‌ای که گلشیری آن را براساس داستان معصوم‌اش برای داریوش مهرجویی می‌نویسد و همان‌طور که مشخص است این کار نیز سرانجامی ندارد. به غیر از این‌ها باید به فیلم‌نامهٔ طلوع هم اشاره شود. در سال‌های پیش از انقلاب مرحوم اکبر خواجویی یک طرح فیلم تلویزیونی را به هوشنگ گلشیری نشان می‌دهد و گلشیری آن طرح را بازنویسی و در نوشتن فیلم‌نامه خواجویی را کمک می‌کند. این فیلم ساخته و از شبکهٔ استانی اصفهان پخش می‌شود. دست‌نویس فیلم‌نامهٔ دوازده رخ نیز در فهرست دست‌نوشته‌ها موجود است؛ فیلم‌نامه‌ای که بی‌آن که ساخته شود، کتاب و منتشر شد. اما شاید یکی از جالب‌ترین عنوان دست‌نوشته‌های گلشیری، سوسنگرد باشد. یک فیلم‌نامهٔ ناقص دیگر از او. در سال‌های ۶۵-۶۶ گلشیری برای نوشتن فیلم‌نامه‌ای به پیشنهاد مرتضی شاملی از مستندسازان کهنه‌کار به جنوب و مناطق جنگی می‌رود. حاصل این سفر که گلشیری آن را با نام مستعار انجام می‌دهد طرح فیلم‌نامه‌ای می‌شود به نام سوسنگرد و مجموعه‌ای از نوار کاست که در آن‌ها او به گفت‌وگو با اعضای قبایل جنوب دربارهٔ زندگی و رسوم آن‌ها پرداخته است. البته در این سفر گلشیری به چند نقطهٔ مهم جنگی هم می‌رود؛ مثلاً مکانی که مصطفی چمران شهید می‌شود (در جادهٔ دهلاویه به سوسنگرد). فرزانه نیز مانند فرزندش باربد این فیلم‌نامه‌های عمدتاً ناقص و ناتمام را نشانه‌ای از بی‌علاقگی گلشیری به این شیوهٔ ادبی می‌داند و می‌گوید «این را می‌دانم که او برای گذران زندگی فیلم‌نامه می‌نوشت».

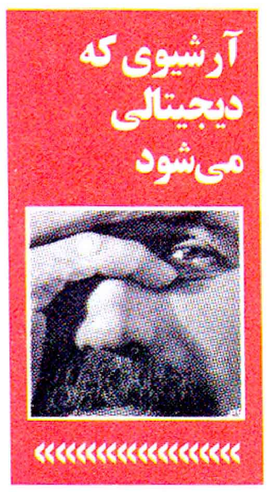


نامه‌ها و اظهارنظرهای شخصی، حاشیه‌نویسی‌ها بر کتاب‌های مختلف از جمله دست‌نوشته‌هایی است که عمومی نخواهند شد. این را فرزانه طاهری و باربد می‌گویند. همسر هوشنگ گلشیری معتقد است پس از سال‌ها که از تنظیم نوشته‌های اصلی گلشیری می‌گذرد آن‌ها به سراغ نامه‌ها رفتند، چون مسئلهٔ هوشنگ این نامه‌ها نبوده است. به اعتقاد آن‌ها آن‌چه مهم است تنظیم و انتشار دست‌نوشته‌های آثار داستانی و جدی گلشیری است. حاشیه‌نویسی‌های گلشیری در کتاب‌ها هم منتشر نخواهد شد. باربد این حاشیه‌نویسی را از سنت‌های زندگی پدرش می‌خواند؛ سنتی که او هیچ‌گاه ترک نکرد: «با خواندن هر کتابی حتماً دربارهٔ آن جایی می‌نوشت. بیش‌تر هم در صفحهٔ فهرست کتاب. گلشیری احکام کلی می‌داد: این داستان خوب است، یا بد است. متلک هم کم ندارد». این جای حرف باربد است که طاهری میان صحبت پسرش می‌آید و می‌گوید «مثلاً برای مجموعه‌داستان نویسندهٔ معروفی نوشته "قربان عمه‌ات بروی"». لزومی ندارد تکه‌های نعش گلشیری مانند بعضی از نویسندگان، پس از مرگش منتشر شود. این را باربد می‌گوید. اما چرا دانشگاه استنفورد؟ چرا این اسناد به کتابخانه و یا دانشگاهی در ایران اهدا نشد؟ فرزانه طاهری و باربد گلشیری معتقدند تصور بودن دست‌نوشته‌های گلشیری در کتابخانه یا دانشگاهی در داخل کشور سخت است. به گفتهٔ طاهری در تمام این سال‌ها بنیاد گلشیری مایل بود این کار در ایران انجام شود. حتا در اساس‌نامهٔ بنیاد به دست‌نوشته‌های گلشیری اشاره شده که باید جمع‌آوری، مرتب و تنظیم و عمومی شوند. طاهری می‌گوید «می‌خواستیم مرکز پژوهشی باشد، قرائتخانه‌ای باشد، جایی باشد که این دست‌نوشته‌ها در آن آماده شود. اما اوضاع این‌گونه پیش نرفت. جایزهٔ گلشیری هم تعطیل شد». او می‌گوید کپی‌رایت این دست‌نوشته‌ها به استنفورد داده نشده و این دانشگاه تنها این اسناد را آمادهٔ انتشار می‌کند؛ اقداماتی نظیر اسکن کردن، تایپ کردن و تنظیم اسناد. اما برای ما ایرانیان، برای محققان و منتقدان ادبی که می‌خواهند به این دست‌نوشته‌ها رجوع کنند جای نگرانی نیست. یک بار دیگر تکنولوژی به یاری هوشنگ گلشیری می‌آید؛ اینترنت. به گفتهٔ باربد دیگر مهم نیست این اسناد کجای این جهان باشد. این دست‌نوشته‌ها اسکن، تایپ و در سایتی بارگذاری می‌شوند تا همگان به آن دسترسی پیدا کنند.